

دو فصلنامه علمی - پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)

سال دوم، شماره ۳، پاییز و زمستان ۱۳۸۹

حرکت فعل اصلی در فارسی (رویکردی کمیته‌گرا)

علی درزی^۱
مزدک انوشه^۲

چکیده

در مقاله حاضر، در چارچوب برنامه کمیته‌گرا و برپایه نظریه گروه فعلی لایه‌ای، جایگاه روساختی فعل اصلی را در زبان فارسی بررسی می‌کنیم. بدین منظور، نخست درباره ترتیب کلمه‌ها در این زبان و ساخت درونی گروه فعلی سخن می‌گوییم؛ سپس جایگاه هسته گروه زمان فارسی را بررسی می‌کنیم و براساس آموزه‌های نظری و شواهد تجربی، نشان می‌دهیم که در این زبان، زمان در شمار مقوله‌های گروهی هسته‌پایان قرار دارد؛ آن‌گاه از چگونگی نشان‌گذاری عنصر زمان بر فعل اصلی سخن می‌گوییم و پیشنهاد می‌کنیم در این فرایند، فعل اصلی از درون گروه فعلی کوچک خارج شود و به هسته گروه زمان و در صورت وجود داشتن فعل کمکی «بودن» در ساختار جمله، به هسته گروه نمود کامل، پیوسته شود؛ به

۱. دانشیار دانشگاه تهران alidarzi@ut.ac.ir

۲. استادیار پژوهشگاه میراث فرهنگی mazdakanushe@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۲/۸، تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۳/۱

گفته دقیق‌تر، بر مبنای این تحلیل، مشخصه تصریف فعل اصلی در فارسی - مانند زبان فرانسه و برخلاف انگلیسی - قوی است و در روند بازبینی خود، سبب ارتقای این فعل به گره بازبینی‌کننده می‌شود. جایگاه قیده‌های گروه فعلی، حذف گروه فعلی، ساخت پرسش تأییدی، و تعامل زمان با نمود کامل، شواهدی برای تأیید این فرضیه فراهم می‌آورند.

واژه‌های کلیدی: گروه فعلی لایه‌ای، شرط پیوند کمینه، بازبینی، تطابق، مشخصه قوی، حرکت فعل.

۱. مقدمه

زبان فارسی که زیرمجموعه‌ای از زبان‌های هند و ایرانی است، همراه برخی زبان‌های ژرمنی و از جمله آلمانی، بیشتر در گروه زبان‌های SOV طبقه‌بندی می‌شود؛ بدین معنا که در خوانش بی‌نشان، هسته گروه فعلی پس از موضوع درونی خود قرار می‌گیرد و ترتیب بی‌نشان و پرسامند فاعل - مفعول - فعل، صورت زیرساختی توالی واژه‌ها در جمله‌های فارسی به‌شمار می‌رود. در مقابل این رویکرد، برخی تحلیلگران همچون معین‌زاده (معین‌زاده، ۱۳۸۴) با توجه به ظاهر شدن بند متممی پس از فعل و نیز هسته‌آغاز^۱ بودن گروه‌های اسمی، صفتی و حرف‌اضافه‌ای در این زبان، در این فرضیه - که گویا نزد زبان‌شناسانی چون مشکوه‌الدینی (مشکوه‌الدینی، ۱۳۷۶)، درزی (Darzi, 1996) و کریمی (Karimi, 2005) پذیرفتنی‌تر می‌نماید - تردید کرده‌اند؛ با تکیه بر شواهد زبانی، ساخت زیربنایی جمله‌های فارسی را به صورت فاعل - فعل - مفعول دانسته‌اند و آن را در طبقه زبان‌های SVO قرار داده‌اند. به هر حال، ریشه‌های نظری رویکرد اخیر را می‌توان در فرضیه ترتیب جهانی^۲ کین (Kayne, 1994) جست که بر مبنای آن، توالی مشخص‌گر - هسته - متمم^۳، تنها ترتیبی است که دستور جهانی فراهم می‌آورد.

-
1. Head Initial
 2. Universal Base Hypothesis
 3. Specifier- Head-Complement

براساس آنچه گفتیم، در بخش دوم مقاله به ساخت درونی گروه فعلی در زبان فارسی می‌پردازیم و از فرضیه گفته‌شده و اثرهای آن بر این زبان، به‌صورت خلاصه سخن می‌گوییم؛ سپس برپایه آموزه‌های نظری و شواهد تجربی، نشان می‌دهیم که همان ترتیب بی‌نشان SOV ساخت زیربنایی زبان فارسی را تشکیل می‌دهد.

در بخش سوم، به دو فرضیه متقابل هسته‌آغاز یا هسته‌پایان^۱ بودن گروه زمان فارسی می‌پردازیم و در این میان، شواهدی نیز برای تأیید فرضیه دوم به‌دست می‌دهیم.

در بخش چهارم، با تکیه بر یافته‌های دو بخش پیشین، چگونگی ظاهر شدن مشخصه زمان بر عنصر فعلی را بررسی می‌کنیم و نتیجه می‌گیریم که در زبان فارسی - مانند زبان فرانسه و برخلاف انگلیسی (Baltin and Collins, 2001) - در روند بازینی مشخصه زمان، هسته گروه فعلی از جایگاه زیرساختی خود حرکت می‌کند و به هسته گروه زمان (یا هسته نقش‌نمای^۲ بالاتر با مشخصه متناظر) می‌پیوندد.

۲. ترتیب کلمات در زبان فارسی

در زبان‌های مختلف، ترتیب کلمات در توالی فعل و موضوع‌های درونی‌اش، از الگوهای متفاوتی پیروی می‌کند. کین (Kayne, 1994: 6) با توجه به این تنوع‌های زبانی، معتقد است ترتیب کلمات در زبان‌ها بازتابی از یک ساختار سلسله‌مراتب همگانی (جهانی) است که ترتیب جهانی پایه، به‌صورت مشخص‌گر - هسته - متمم، از آن به‌دست می‌آید. وی بر این باور است که دیگر گونه‌های ترتیب کلمات، که در زبان‌های مختلف دیده می‌شود، از صورت یادشده مشتق شده‌اند و نتیجه می‌گیرد که توالی یادشده، تنها ترتیبی است که دستور همگانی فراهم می‌آورد. با این همه، فرضیه کین معضل‌هایی را در تحلیل ساخت‌های نحوی زبان‌های فعل‌پایان و ازجمله زبان فارسی به‌دنبال دارد که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

-
1. Head Final
 2. Functional Head

۲.۱. فرضیه ترتیب همگانی

به پیروی از تحلیل کین و در چارچوب نظریه گروه فعلی لایه‌ای^۱، باید همه زبان‌های OV و از جمله فارسی را دارای زیرساخت VO بدانیم. در این قسم زبان‌ها، مفعول از جایگاه پس از فعل، به مشخص‌گر یک گروه نقش‌نما (مثلاً گروه فعلی کوچک^۲) حرکت می‌کند و فاعل نیز به مشخص‌گر گروه زمان می‌رود تا از این رهگذر در آغاز جمله ظاهر شود. در این میان، تنها تفاوت زبان‌های OV و VO آن است که در دسته اول، حرکت مفعول به گره بالاتر آشکارا و پیش از نقطه بیان (بازنمون)^۳ صورت می‌گیرد؛ اما در زبان‌های گونه دوم، مفعول حالت خود را در حوزه صورت منطقی بازبینی^۴ می‌کند.

با این همه، برخی منتقدان این فرضیه براساس شواهدی از زبان‌های فعل‌پایان، معضله‌هایی را برای این رویکرد برشمرده‌اند؛ مثلاً هگمن (Haegeman, 1996: 60) با توجه به ساخت کامل در زبان فلاندری غربی^۵ - که در شمار زبان‌های SOV است و فعل کمکی در آن، مانند صورت‌های صرفی فعل کمکی «بودن» در زبان فارسی، پس از فعل اصلی (نه پس از فاعل) ظاهر می‌گردد- یادآور می‌شود که اگر همه فرافکن‌های نقش‌نما هسته‌آغاز باشند، گروه‌های زمان و مطابقه^۶ را نیز باید پیرو همین الگو دانست. بر این اساس، تبیین جایگاه فعل کمکی و مجاور بودن آن با فاعل در زبان یادشده، با مشکل روبه‌رو می‌شود. با در نظر داشتن شباهت‌های دو زبان فلاندری غربی و فارسی، به نظر می‌رسد این تحلیل به زبان فارسی نیز تعمیم‌پذیر است و فرضیه هسته‌آغاز بودن مقوله‌های گروهی نمی‌تواند مجاور نبودن فعل کمکی و فاعل را در هریک از دو مشخص‌گر گروه زمان یا گروه فعلی کوچک توضیح دهد (زیربخش ۳.۱، نمونه‌های ۶- الف و ب). یادآور می‌شویم که در پژوهش حاضر، منظور از فعل کمکی، صورت‌های صرفی فعل «بودن» در ساخت‌های حال و گذشته کامل است که به پیروی از برخی تحلیل‌های دستوری در هسته یک

1 VP-Shell Analysis

2. Little VP

3. Spellout

4. Check

5. West Flemish

6. AgrP

گروه نقش‌نما بر فراز گروه فعلی قرار می‌گیرند. اجر (Adger, 2004: 172) این گروه نقش‌نما را PerfP و ردفور (Radford, 2009: 98) آن را AUXP می‌نامد. در برخی تحلیل‌ها نیز چنین فعلی که بر نمود دستوری دلالت می‌کند، در هسته گروه فراگیرتر AspP قرار می‌گیرد (مثلاً بنگرید به MacDonald, 2008). افزون بر این، بر مبنای این تحلیل، فعل «خواستن» که بر زمان آینده دلالت می‌کند، به پیروی از اجر (Adger, 2004:) در گروه فعل‌های وجهی^۱ قرار می‌گیرد.

فرضیه کین (Kayne, 1994)، یعنی هسته‌آغاز بودن گروه‌ها و حرکت مفعول از جایگاه پس از فعل، به مشخص‌گر یک گروه نقش‌نما، مشکلات نظری‌ای را نیز در تبیین داده‌های زبان فارسی در پی می‌آورد. برای بررسی دقیق‌تر این موضوع، نخست جمله^۱ (الف) و بازنمایی آن را در (ب) در نظر می‌گیریم که بر اساس حرکت آشکار مفعول^۲ از درون گروه فعلی بزرگ به مشخص‌گر گروه فعلی کوچک، تدوین شده است. در این بازنمایی، دو جایگاه مشخص‌گر برای گروه فعلی کوچک در نظر گرفته شده است؛ با توجه به اینکه ساخت‌های دستوری از اعمال فرایندهای ادغام^۳ و حرکت شکل می‌گیرند، در مقام نظر، نمی‌توان محدودیتی برای شمار مشخص‌گرهای مقولات نحوی قائل شد (Hornstein and others, 2005: 116):

۱- الف - سهراب سارا را دید.

ب - [TP سهراب vP سارا را [v' [v دید + VP (دید) (سارا را)]]]]].

بر اساس بازنمایی (ب) و در چارچوب نظریه گروه فعلی لایه‌ای، برای تبیین نظریه کین، یعنی حرکت مفعول مستقیم در زبان‌های SOV، می‌توان گفت این عنصر پیش از نقطه بیان، برای بازبینی مشخصه حالت خود (که برخلاف زبان‌های SVO قوی^۴ است)، به مشخص‌گر بیرونی گروه فعلی کوچک ارتقا می‌یابد و فعل نیز از درون گروه فعلی بزرگ به هسته گروه فعلی

1. Modal Verb

۲. در بازنمایی جمله‌های فارسی و موضوع حرکت مفعول، از بحث درباره نقش‌نمای «را» آگاهانه چشم پوشیده‌ایم و گروه‌های اسمی مفعول مشخص را در فرایند ادغام همراه این عنصر نمایش داده‌ایم.

3. Merge

4. Strong

کوچک می‌رود تا از این راه، مشخصه یادشده در سایه رابطه مشخص گر - هسته بازینی شود. این فرایند، یعنی حرکت مفعول به مشخص گر گروه فعلی کوچک، در زبان‌های SVO پس از نقطه بیان، و به صورت پنهانی صورت می‌گیرد. فاعل نیز برای بازینی حالت خود، از درون مشخص گر گروه فعلی کوچک پایین تر به مشخص گر گروه زمان ارتقا می‌یابد و در مجموع، با توجه به اتصال فعل به هسته تهی فعل سبک^۱ (V) و حضور فاعل و مفعول در یک حوزه کمینه^۲، گذر دو عنصر اخیر از فراز یکدیگر، شرط پیوند کمینه^۳ (Chomsky, 1995: 311) را نقض نمی‌کند؛ بنابراین، فعل سبک که مسئول اعطای نقش معنایی بیرونی به فاعل یا موضوع بیرونی است، بازینی حالت مفعولی موضوع درونی فعل را نیز برعهده دارد؛ با وجود این، این تحلیل آنجا که یکی از موضوع‌های درونی فعل، گروه حرف اضافه‌ای باشد، با مشکل روبه‌رو می‌شود. در واقع، تقدّم مفعول غیرمستقیم بر هسته گروه فعلی، با تکیه بر این تحلیل، توجیه‌پذیر نیست؛ زیرا چنان که می‌دانیم، تنها گروه‌های اسمی ملزم به بازینی مشخصه حالت هستند. این معضل به گروه‌های حرف اضافه‌ای محدود نمی‌شود و دیگر سازه‌های درون گروه فعلی را نیز که ملزم به بازینی مشخصه حالت نیستند، دربرمی‌گیرد؛ از جمله این سازه‌ها گروه‌های صفتی‌ای است که با یک فعل رابط (سبک) همراه می‌شود و محمول اصلی گزاره به‌شمار می‌رود.

۲.۲. ساخت درونی گروه فعلی

حضور دوگانه هسته گروه فعلی، پس از موضوع درونی و پیش از بند متممی در برخی زبان‌های SOV، از جمله فارسی و نیز شماری از زبان‌های خانواده ژرمنی، تحلیلگران را به تأمل درباره زیرساخت نحوی گروه فعلی در این گونه زبان‌ها واداشته است. در این زمینه، معین‌زاده با اشاره به اینکه در زبان فارسی، گروه متمم‌ساز و نیز گروه‌های اسمی، صفتی و قیدی با حروف اضافه، همگی هسته‌آغازند، در هسته پایان بودن گروه فعلی و گروه جمله در این زبان تردید می‌کند و با استناد به شواهد تجربی، نتیجه می‌گیرد که نه تنها فرضیه ساخت زیربنایی فاعل - مفعول - فعل

1. Light Verb
2. Minimal Domain
3. Minimal Link Condition

(SOV) برای زبان فارسی، توجیه نظری ندارد؛ بلکه توالی فاعل - فعل - مفعول (SVO) زیرساخت این زبان را بهتر توجیه می‌کند (معین‌زاده ۱۳۸۴: ۱۳۴). وی با توجّه به واقع شدن انحصاری بند پیرو پس از فعل، نخستین شاهد را در تأیید فرضیه خود به‌دست می‌دهد:

۲- الف - آرش می‌داند [که پدرش درس می‌خواند].

ب - * آرش [که پدرش درس می‌خواند] می‌داند.

(معین‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۳۳: ۶)

وی این مشاهده را چنین تبیین می‌کند که اگر موضوع درونی فعل، یک گروه اسمی باشد، هر دو ترتیب OV و VO واقع می‌شود؛ اما چنانچه موضوع درونی فعل، یک بند متممی (جمله‌واره) باشد، تنها ترتیب فعل - مفعول پذیرفتنی است. نتیجه مقایسه جایگاه موضوع‌های فعل - هنگامی که این موضوع، گروه اسمی یا جمله باشد - جز این نیست که جایگاهی را که در هر دو حالت جمله دستوری تولید می‌کند، زیرساخت تلقی کنیم (معین‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۳۳).

درمقابل این تحلیل، چند نکته را می‌توان ذکر کرد: نخست آنکه تظاهر دوگانه موضوع‌های فعل، محدود به زبان فارسی نیست و در برخی زبان‌های SOV، از جمله زبان هلندی که گروه زمان در آن هسته‌پایان است، دیده می‌شود (Haegeman, 1996). در این زبان‌ها، بنا به تحلیلی که به‌نظر می‌رسد به ساخت‌های زبان فارسی نیز تعمیم‌پذیر باشد، وقوع بند متممی پس از گروه فعلی، با حرکت این سازه از درون گروه فعلی به جایگاهی بالاتر از بند پایه توجیه می‌شود (بنگرید به بخش نتیجه‌گیری). نکته دوم درباره این تحلیل، آن است که برپایه رویکردی که ساخت زیربنایی فارسی را از نوع SVO می‌داند، تبیین جمله‌های بی‌نشانی که در آنها یک گروه حرف اضافه‌ای پیش از هسته فعلی ظاهر می‌شود، با برخی مشکلات نظری روبه‌رو می‌شود که شرح آن پیشتر آمد. این معضل درباره فعل‌های سه‌ظرفیتی که دارای یک گروه حرف اضافه‌ای و یک بند متممی در نقش موضوع‌های درونی خود هستند (زیربخش ۳،۱، نمونه ۱۰ - ب)، دوچندان می‌شود و تحلیل یادشده از تبیین چنین ساخت‌هایی بازمی‌ماند. سوم آنکه در تحلیل‌های زبان‌شناختی، نمونه‌های فراوانی از اشتقاق جمله‌ای بی‌نشان از ساختی نادستوری یافت می‌شود؛ مثلاً در زبان انگلیسی، جمله خوش ساخت (۳ - ب) صورت مشتق از ساخت (۳ - الف) است که در آن، فعل

کمکی به انگیزهٔ بازیابی مشخصهٔ تصریف^۱ خود، از گروه بیشینهٔ نفی^۲ گذر کرده و به هستهٔ گروه زمان متصل شده است:

Gilgamesh not is reading the ^۳- الف *

cuneiform tablets.

Gilgamesh is not reading the ب -

cuneiform tablets.

(Adger, 2004: 112- 178)

بنابراین، از این دیدگاه می‌توانیم ساخت فارسی (۲ - ب) را صورت زیربنایی جملهٔ دستوری (۲ - الف) بدانیم. سرانجام آنکه هسته‌پایان بودن مقوله‌های گروهی زبان فارسی، به گروه فعلی محدود نیست و برخی دیگر از گروه‌های نقش‌نما مانند گروه فعلی کوچک (Karimi, 2005: 108): نمودار (۱۰۲) هسته‌پایان‌اند.

معین‌زاده در استدلالی دیگر و برای اثبات هسته‌آغاز بودن گروه فعلی، غیرممکن بودن وقوع قید بین هستهٔ گروه فعلی و متمم آن را در مرحلهٔ ادغام نشان می‌دهد:

۴ - الف - آرش پدرش را [دیروز] دید.

ب - * آرش دید [دیروز] پدرش را.

(معین‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۳۴: ۸)

به گفتهٔ وی، مجاور نبودن هستهٔ گروه فعلی و متمم آن در مثال (۴ - الف) صرفاً می‌تواند ناشی از یک حرکت باشد؛ در این جمله، مفعول نه در جایگاه بنیادین خود، بلکه در جایگاهی ثانویه قرار گرفته است؛ اما در ساخت (۴ - ب)، یک قید بین هستهٔ گروه فعلی و متمم آن ظاهر شده و مانع حاکمیت هسته بر متمم خود شده است؛ در نتیجه، ساختی غیردستوری به‌دست آمده است (معین‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۳۴).

دربارهٔ این استدلال معین‌زاده، باید دو نکته را ذکر کنیم: نخست آنکه جملهٔ (۴ - ب) به‌نظر نگارندگان دستوری، اما دارای خوانش نشان‌دار است؛ کریمی (Karimi, 2000: 49) نیز چنین

1. Inflection (Infl)

2. NegP

جملاتی را خوش ساخت و حاصل از حرکت فعل به جایگاهی بالاتر از گروه فعل می‌داند؛ دوم، چنان‌که در مقاله حاضر خواهیم دید (بخش چهارم، اشتقاق ۲۷ - ب)، مجاور نبودن فعل و متمم آن در جمله‌ای مانند (۴ - الف) نه به دلیل حرکت مفعول، بلکه در واقع متأثر از ارتقای فعل به هسته گروه زمان است^۱. از این رو، در پژوهش حاضر، با توجه به موارد و تحلیل‌های گفته شده، ترتیب زیربنایی زبان فارسی را همچنان از نوع SOV در نظر می‌گیریم و برای ساخت درونی گروه فعلی این زبان، به تحلیل کریمی (Karimi, 2005) پای‌بند می‌مانیم. در بخش بعدی، درباره گروه زمان در زبان فارسی سخن خواهیم گفت.

۳. گروه زمان

نزد برخی تحلیلگران (از جمله Karimi, 2005 و Taleghani, 2008)، زمان در زبان فارسی در شمار مقوله‌های گروهی هسته‌آغاز قرار دارد؛ از این رو، در بخش حاضر، نخست جایگاه هسته گروه زمان فارسی را نسبت به متمم آن بررسی می‌کنیم تا از این رهگذر، هسته‌آغاز یا چه‌بسا هسته‌پایان بودن این گروه را تبیین کنیم و سپس از چگونگی تظاهر مشخصه زمان بر روی عناصر فعلی سخن می‌گوییم. برآیند این دو مبحث، زمینه را برای بررسی جایگاه روساختی فعل‌های اصلی زبان فارسی فراهم می‌آورد که خود موضوع مستقل بخش بعدی است.

۳.۱. جایگاه هسته گروه زمان

با توجه به آنچه در ابتدای این بخش گفتیم، درباره جایگاه هسته گروه زمان فارسی، دو فرضیه پیش روی ما خواهد بود؛ یکی از آنها گروه زمان را هسته‌آغاز و دیگری هسته‌پایان در نظر می‌گیرد. در این زمینه، کریمی (Karimi, 2005: 8) شواهدی برای تأیید فرضیه نخست به دست می‌دهد و یادآور می‌شود که هسته‌آغاز بودن گروه زمان از یک سو این امکان را فراهم می‌آورد تا فعل اصلی بتواند برای تأکید، به هسته گروه مورد نظر ارتقا یابد و از سوی دیگر، این تعمیم را پی

۱. در زیربخش ۳.۱ خواهیم گفت که گروه زمان در فارسی هسته‌پایان است.

می‌ریزد که همه گروه‌های نقش‌نمای فارسی، از نوع هسته‌آغازند؛ افزون بر این، او با استناد به جایگاه بند متممی و ظاهر شدن آن پس از هسته گروه فعلی، از فرضیه خود دفاع می‌کند. در تحلیل وی، اگر هسته فرافکن نقش‌نمایی همچون گروه زمان در جایگاه پایانی باشد، حرکت فعل اصلی بند پایه به آن برای تأکید، به‌جای تولید جمله خوش‌ساختی مانند (۵-الف)، جمله نادرستی (۵-ب) را پدید می‌آورد. در این جمله، فعل بند اصلی برای تأکید، از درون گروه فعلی (tv) به هسته زمان ارتقا یافته و با توجه به اینکه گروه زمان، هسته‌پایان فرض شده، ساخت حاصل نادرستی است:

۵-الف - من گفتم tv [cp که کیمیا این کار را می‌گیرد]

ب - * من tv [cp که کیمیا این کار را می‌گیرد] گفتم.

(Karimi, 2005: 8: 9)

بدین ترتیب، کریمی (Karimi, 2005: 9) برای حلّ این معضل، زمان را در زبان فارسی از مقوله‌های گروهی هسته‌آغاز برمی‌شمارد. با وجود این، همان‌گونه که در ادامه خواهیم دید، رویکرد یادشده، موجب پیش آمدن معضل‌ها و پرسش‌هایی در تحلیل جمله‌های زبان فارسی می‌شود.

مسئله نخست آن است که هسته‌آغاز دانستن گروه زمان و دیگر گروه‌های نقش‌نما در زبان فارسی، همان مشکلاتی را در پی دارد که نظریه کین (Kayne, 1994) در تبیین داده‌های زبان‌های فلاندری غربی و فارسی با آنها روبه‌رو می‌شود؛ مثلاً با توجه به جمله‌های (۶-الف و ب) اگر گروه نقش‌نمای مسلط بر فعل کمکی، یعنی گروه نمود کامل^۱ را هسته‌آغاز بدانیم، این پرسش پیش می‌آید که چرا در این گروه از زبان‌های SOV، فعل اصلی بر فعل کمکی مقدم است و فاعل، برخلاف زبانی مانند انگلیسی، کنار فعل کمکی قرار ندارد. از این رو، به نظر می‌رسد که از میان گروه‌های نقش‌نمای فارسی، دست کم فرافکن مسلط بر فعل کمکی را باید هسته‌پایان دانست و با تکیه بر این تعمیم که همه گروه‌های نقش‌نمای این زبان هسته‌آغازند، نمی‌توان از فرضیه پیش‌گفته دفاع کرد:

1. PerFP

۶- الف - سهراب سارا را در دانشگاه دیده است. (زمان / نمود حال کامل)

ب - سهراب سارا را در دانشگاه دیده بود. (زمان / نمود گذشته کامل)

مسئله دوم آن است که پیشتر گفتیم در تحلیل کریمی (Karimi, 2005) فعل‌های اصلی می‌توانند برای شرکت در فرایند تأکید، از هسته گروه فعلی کوچک به زیرگروه هسته‌آغازی T ارتقا یابند. از منظری فراتر، برپایه چنین رویکردی، افعال واژگانی می‌توانند در ساخت‌های دارای فعل کمکی نیز - که در آنها یک فرافکن نقش‌نما بر فراز گروه فعلی کوچک قرار می‌گیرد - مستقل از فعل کمکی به جایگاهی بالاتر از محل تولید خود حرکت کنند؛ مانند نمونه زیر از زبان انگلیسی:

I'd planned to have finished, and

- ۷

[finished] I have.

(Adger, 2004: 84- 172)

در زبان واتایی^۱ نیز همین فرایند یافت می‌شود و فعل مؤکد برای بازبینی مشخصه تأکید^۲، با گذر از فراز فعل کمکی، یک کپی از خود به جای می‌گذارد که دارای تظاهر آوایی است (برای شاهد زبانی بنگرید به: کوپمن ۱۹۸۴). چنین حرکتی بدون تخطی از شرط پیوند کمینه صورت می‌گیرد؛ زیرا از میان دو عنصر فعلی مورد نظر، تنها فعل اصلی دارای این مشخصه است و در نتیجه، فعل کمکی نمی‌تواند در فرایند حرکت، مداخله^۳ کند (برای آگاهی از جزئیات بیشتر بنگرید به: چامسکی، ۱۹۹۵؛ اجر، ۲۰۰۴؛ هورنشتین و دیگران، ۲۰۰۹).

اکنون این امکان را در زبان فارسی بررسی می‌کنیم. چنان‌که در جمله‌های نادستوری (۸- ب و پ) می‌بینیم، فعل واژگانی برخلاف پیش‌بینی تحلیل مورد نظر و نیز در تقابل با ساخت‌های زبان‌های انگلیسی و واتایی، نمی‌تواند با گذر از فراز فعل کمکی، برای تأکید به جایگاه بالاتری ارتقا یابد (در جمله ب، فاعل در مشخص گر گروه فعلی کوچک و در جمله پ، در مشخص گر گروه زمان فرض شده است):

1. Vata
2. Focus
3. Intervention

۸- الف - سهراب تصمیم گرفته بود درس هایش را بخواند، و او درس هایش را خوانده بود.

ب - * سهراب تصمیم گرفته بود درس هایش را بخواند، و [خوانده] او درس هایش را بود.

پ - * سهراب تصمیم گرفته بود درس هایش را بخواند، و او [خوانده] درس هایش را بود.

در اینجا، چه بسا این پرسش پیش آید که فعل کمکی دارای مشخصه تأکید است و از این رو، شرط پیوند کمینه مانع ارتقای فعل اصلی می‌شود. این سخن بدان معناست که فعل کمکی باید بتواند مستقل از همتای واژگانی خود در فرایند تأکید شرکت کند. ساخت‌های نادرستی زیر این احتمال را نیز رد می‌کنند:

۹- الف - * . . . و [بود] او درس هایش را خوانده. (با فرض فاعل در مشخص گر گروه فعلی کوچک)

ب - * . . . و او [بود] درس هایش را خوانده. (با فرض فاعل در مشخص گر گروه زمان)

بر این اساس، به نظر می‌رسد تحلیل یادشده که بر فرض هسته‌آغاز بودن گروه زمان فارسی مبتنی است، نمی‌تواند بدساخت بودن جمله‌های (۸- ب و پ) را- که در آنها فعل «خواندن» به هسته آغازین یک گروه زمان ارتقا یافته است- توضیح دهد. در پایان زیربخش ۴,۳، نادرستی بودن ساخت‌های بالا بر مبنای فرضیه گروه زمان هسته‌پایان و بر پایه این رویکرد تحلیل شده‌اند که دو عنصر فعلی اصلی و کمکی در مرحله‌ای از اشتقاق یک سازه را تشکیل می‌دهند.

سوم، چنان‌که در آغاز این زیربخش گفتیم، کریمی (Karimi, 2005) با استناد به جایگاه بند متممی فارسی و امکان حرکت فعل اصلی به هسته گروه زمان، نتیجه می‌گیرد که در این زبان، گروه زمان از نوع هسته‌آغاز است. با وجود این، جایگاهی که در این تحلیل برای بند متممی پیشنهاد می‌شود (پس از هسته گروه فعلی)، مشکلات تازه‌ای را پدید می‌آورد و چنین می‌نماید که با تکیه بر آن نمی‌توان درباره جایگاه هسته گروه زمان، به درستی قضاوت کرد. در زیربخش ۲,۲ گفتیم که در زبان فارسی، گروه فعلی در شمار مقوله‌های گروهی هسته‌پایان است؛ از این رو، این ره‌یافت با رویکردی که بر اساس آن، متمم‌های گروه فعلی پیش از هسته این گروه می‌آیند، سازگاری ندارد و جایگاه دوگانه‌ای را برای هسته گروه فعلی نسبت به متمم هایش در نظر می‌گیرد: از یک سو در جمله‌های متعدی و دومفعولی، فعل پس از موضوع‌های درونی‌اش آمده و گروه

فعلی هسته‌پایان دانسته شده (7: Karimi, 2005، نمودار ۸) و از سوی دیگر، با توجه به ساخت‌های دارای بند متممی، فعل اصلی در زیرساخت پیش از جمله پیرو قرار گرفته و گروه فعلی هسته‌آغاز فرض شده است (8: Karimi, 2005، نمونه ۴)؛ افزون بر این، به نظر می‌رسد چنین تحلیلی از موقعیت هسته گروه فعلی، در تبیین ساخت‌هایی با محمول‌های سه‌طرفیتی - که در آنها یکی از نقش‌های معنایی فعل به بند پیرو داده می‌شود (Radford, 1998: 379) - با دوگانگی روبه‌رو خواهد شد:

۱۰ - الف - سهراب [NP بچه‌ها را] واداشت [CP که غذایشان را بخورند].

ب - سهراب [PP به پلیس] اطلاع داد [CP که کیفش گم شده است].

در نمونه‌های (۱۰)، فعل اصلی گذشته از داشتن گروه اسمی یا گروه حرف اضافه‌ای در نقش موضوع درونی، دارای بند متممی نیز هست. این مسئله تحلیل را دچار مشکل می‌کند. از این گذشته، چنان‌که می‌دانیم، در چارچوب برنامه کمینه‌گرا و براساس تحلیل گروه فعلی لایه‌ای، فعل اصلی به‌منظور بازبینی مشخصه قوی [uV*]، به هسته گروه فعلی کوچک ارتقا می‌یابد؛ بنابراین، اگر به پیروی از تحلیل کریمی (Karimi, 2005)، جایگاه بند متممی را پس از هسته گروه فعلی در نظر بگیریم، حضور توأمان این بند و موضوع درونی (مثلاً مفعول مستقیم) سبب می‌شود که پس از حرکت فعل به هسته گروه فعلی کوچک و اتصال به آن، جمله‌هایی نشان‌دار یا نادستوری پدید آیند (گروه فعلی کوچک در جمله الف هسته‌آغاز و در جمله ب هسته‌پایان فرض شده است):

۱۱ - الف - ! سهراب واداشت بچه‌ها را [CP که غذایشان را بخورند].

ب - * سهراب بچه‌ها را [CP که غذایشان را بخورند] واداشت.

این معضل در صورت حضور فعل کمکی «بودن» که در هسته گروه نمود کامل ظاهر می‌شود، دوچندان می‌گردد (گروه نمود کامل که بر فراز گروه فعلی کوچک قرار دارد، در جمله الف هسته‌آغاز و در جمله ب هسته‌پایان فرض شده است):

۱۲ - الف - * بودم گفته [CP که [سهراب این کار را می‌گیرد]].

۱. نماد ستاره بر قوی بودن مشخصه دلالت می‌کند.

ب - * گفته CP که [سهراب این کار را می‌گیرد]] بودم.

با توجه به داده‌های (۱۱) و (۱۲)، چنانچه جایگاه ادغام بند متممی پس از فعل اصلی در نظر گرفته شود، ترتیب خطی نشان‌دار یا نادرستی به دست می‌آید و از این رو، به نظر می‌رسد که برپایه چنین مقدمه‌ای نمی‌توان درباره جایگاه هسته گروه زمان به درستی قضاوت کرد.

گفتنی است که کریمی (Karimi, 2005: 9) در تأیید هسته‌آغاز بودن گروه زمان فارسی، نکته دیگری را نیز ذکر می‌کند. وی می‌گوید که چون بر مبنای این نظریه، فعل‌ها با همه وندهای تصریفی خود تولید می‌شوند (Chomsky, 1995)، فرایند حرکت هسته گروه فعلی بزرگ به هسته گروه زمان، به منظور تصریف فعل اعمال نمی‌شود؛ از این رو، هسته پایان بودن گروه زمان فارسی ضرورتی ندارد. درباره این موضوع باید بگوییم که اگرچه عناصر واژگانی با مشخصه‌های صرف‌شده از واژگان به اشتقاق نحوی راه می‌یابند و نظام دستوری از طریق بازبینی مشخصه‌های عنصر مورد نظر در انطباق با یک هسته مناسب، مجاز بودن آن را در اشتقاق تعیین می‌کند (Chomsky and Lasnik, 1993)، حرکت عناصر ممکن است به انگیزه بازبینی یک مشخصه قوی روی دهد. در رویکرد کمینه‌گرا به دستور، این ویژگی همان عاملی است که تنوع‌های زبانی را در پی می‌آورد و سبب می‌شود در یک زبان، مثلاً مشخصه تصریف فعل در سطح ساخت منطقی و در زبانی دیگر پس از نقطه بیان بازبینی شود؛ چنان‌که مشخصه تصریف افعال اصلی و کمکی در فرانسه یا مشخصه پرسش‌واژه^۱ متمم‌ساز پرسشی در انگلیسی قوی است و حرکت آشکار عناصر مورد نظر را موجب می‌شود (Watanabe, 2001:209). به هر حال، با توجه به مشکلات فرضیه «گروه زمان هسته‌آغاز» و تحلیل‌های مبتنی بر آن، در مقاله حاضر، داده‌های زبانی با تکیه بر فرض هسته‌پایان بودن گروه زمان فارسی تحلیل می‌شوند و همان‌گونه که خواهیم دید، این رویکرد پیش‌بینی درستی از (نا)دستوری بودن جملات زبانی به دست می‌دهد.

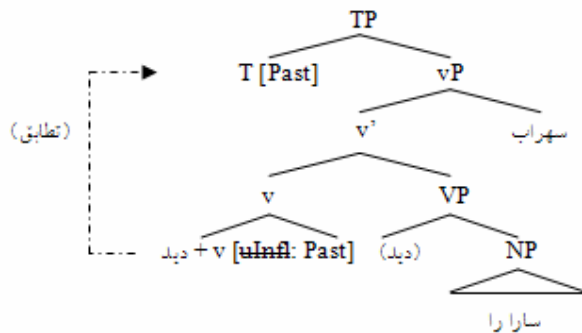
1.[Wh]

۲.۳. نشان گذاری زمان

در چارچوب برنامه کمینه گرا، دو نوع رابطه نحوی در فرایند بازبینی مشخصه‌ها وجود دارد: یکی رابطه خواهی و دیگری رابطه مطابقه. رابطه نخست که بیشتر در روند بازبینی مشخصه‌های مقوله‌ای^۱ به کار می‌رود، صورت تقلیل یافته مفهوم مطابقه به حوزه‌ای کاملاً موضعی^۲ است. با این مقدمه و براساس اشتقاق نحوی ساده شده (۱۳ - ب) - که با توجه به جهت خط فارسی رسم شده است - سازوکار تطابق را درباره بازبینی مشخصه زمان فعل واژگانی در زبان فارسی بررسی می‌کنیم و به چگونگی ظاهر شدن تصریف زمان بر روی این عنصر می‌پردازیم:

۱۳ - الف - سهراب سارا را دید.

ب -



در اشتقاق (۱۳ - ب)، نخست فعل «دید» با موضوع درونی خود ادغام می‌شود و از آنجا که در این فرایند، مشخصه مقوله‌ای و تعبیرناپذیر^۳ فعل^۴، یا به گفته هورنشتین (Hornstein, 2009: 31)، مشخصه نقش معنایی^۵ آن برآورده می‌شود، این عنصر برچسب ساخت حاصل از ادغام VP را تعیین می‌کند (Hornstein, 2009; Chomsky, 2000). پس از ساخته شدن گروه فعلی بزرگ و ادغام آن با هسته فعلی کوچک، سطح میانی v' و سپس فرافکن بیشینه گروه فعلی کوچک شکل

1. Categorical Feature
2. local
3. Uninterpretable feature
4. [uN]
5. θ -Feature

می‌گیرد و فاعل ساختاری جمله در مشخص‌گر آن تولید می‌شود. در مرحله بعد، فعل اصلی از هسته فعلی بزرگ به هسته فعلی کوچک ارتقا می‌یابد و به آن می‌پیوندد تا با برقرار شدن رابطه موضعی بین دو هسته یادشده، مشخصه قوی [V*] بر روی هسته فعلی کوچک بازمینی شود. هسته گروه فعلی کوچک میزبان مشخصه تعبیرناپذیر و بدون ارزش تصریف^۱ است که ارزش زمانی خود را (اعم از گذشته یا حال) از طریق تطابق با مشخصه تعبیرپذیر^۲ هسته تهی زمان به دست می‌آورد (فرایند کپی کردن مشخصه‌ها^۳ در Radford, 2009: 451)؛ سپس گروه فعلی کوچک با هسته تهی زمان که شامل مشخصه مقوله‌ای این هسته و مشخصه تعبیرپذیر [past] است، ادغام می‌شود؛ سرانجام، مشخصه زمان هسته گروه زمان با همتای تعبیرناپذیر خود بر روی هسته فعلی کوچک تطابق می‌کند و دومی از این رهگذر، ارزشی همانند ارزش مشخصه نخست می‌یابد و سپس بازمینی می‌شود. هنگامی که این ساختار به نقطه بیان می‌آید، فعل با تصریف گذشته تلفظ می‌شود.

در ادامه، می‌کوشیم تا درستی یا نادرستی ساختار (۱۳ - ب) را به‌ویژه از منظر جایگاه قیده‌های گروه فعلی بررسی کنیم. چنان‌که خواهیم دید، این تحلیل و نمودار مبتنی بر آن، به بازنگری نیاز دارند. برای بررسی این موضوع، ساخت‌های زیر را در نظر می‌گیریم که هر کدام یک گروه حرف اضافه‌ای با نقش قیدی درون خود دارند. در جمله‌های خوش ساخت (و به نظر نگارندگان، بی‌نشان) (۱۴)، قیده‌های مکان و ابزار که مرز گروه فعلی کوچک را مشخص می‌کنند (Karimi, 2005) و همچون ادات به این گروه متصل می‌شوند (Adger, 2004)، پس از هردو موضوع بیرونی و درونی آمده‌اند:

۱۴ - الف - سهراب سارا را [در دانشگاه] دید.

ب - سهراب در را [با کلید] باز کرد.

1. [uInfl:]
2. Interpretable
3. Feature-Copying

با وجود این، ساختار (۱۳ - ب) براساس این اصل از نظریهٔ ایکس - تیره (چندسطحی) که شاخه‌های یک نمودار نمی‌توانند همدیگر را قطع کنند (Radford, 1996)، ساخت‌هایی را که در آن‌ها یک گروه قیدی پس از موضوع‌های درونی گروه فعلی و پیش از هستهٔ این گروه آمده است، فارغ از هسته‌آغاز یا هسته‌پایان بودن گروه زمان، نادستوری پیش‌بینی می‌کند. چنان‌که دیدیم، جمله‌های دستوری (۱۴) این پیش‌بینی را تأیید نمی‌کنند.

یک راه برای حفظ نمودار (۱۳ - ب) و تبیین جمله‌های (۱۴) این است که این گونه جمله‌ها را از نظر معنایی، نشان‌دار بدانیم و فرض کنیم هر دو سازهٔ فاعل و مفعول از درون گروه فعلی به جایگاهی بالاتر از گروه زمان جابه‌جا شده و خوانش تأکیدی یا تقابلی یافته‌اند؛ بدین ترتیب، گروه‌های قیدی [در دانشگاه] و [با کلید] توانسته‌اند میان فعل و موضوع‌های آن ظاهر شوند؛ به گفتهٔ دقیق‌تر، تنها تفاوت میان دو جملهٔ (۱۴ - الف و ب)، ترتیب سازه‌های جابه‌جاشده است؛ چنان‌که صرف‌نظر از ترتیب دو عنصر، یکی از آن دو تکیه و تعبیر تقابلی یافته و بر دیگری تأکید شده است^۱. برپایهٔ این پیشنهاد، داده‌های (۱۴) صورت‌های نشان‌داری از جمله‌های (۱۵) هستند:

۱۵ - الف - [در دانشگاه] سهراب سارا را دید.

ب - [با کلید] سهراب در را باز کرد.

براساس تحلیل، جمله‌های (۱۵) از نظر معنایی بی‌نشان‌اند و سازه‌های فاعل و مفعول در محل ادغام خود، یعنی درون گروه فعلی، باقی مانده‌اند؛ با وجود این، گذشته از آنکه به نظر نگارندگان، ساخت‌هایی مانند (۱۵)، درمقابل جمله‌های (۱۴)، نشان‌دارند و اطلاعات افزوده‌ای همچون تأکید

۱. باتوجه به اینکه فرایندی چون مبتداسازی، موضوع پژوهش حاضر نیست، در اینجا بیش از این دربارهٔ این مسئله بحث نمی‌کنیم؛ با این همه، باید یادآور شویم که چنین تبیینی در تحلیل‌های نحوی سابقه دارد؛ از جمله، کریمی (Karimi, 2000: 150) ساخت‌های زیر را از نظر معنایی نشان‌دار می‌داند و یادآور می‌شود که در این جمله‌ها هر دو سازهٔ فاعل و مفعول از درون گروه فعلی به جایگاهی بالاتر از گروه زمان جابه‌جا شده و خوانش تأکیدی یا تقابلی یافته‌اند. به گفتهٔ وی، تنها تفاوت میان دو جملهٔ مورد نظر، ترتیب سازه‌های جابه‌جاشده است؛ چنان‌که صرف‌نظر از ترتیب دو عنصر، یکی از آن دو، تکیه و تعبیر تقابلی یافته و بر دیگری تأکید شده است:

الف - کیمیا i رادیو را [TP] دیروز tk ti خاموش نکرد.

ب - رادیو را k کیمیا i [TP] دیروز tk ti خاموش نکرد.

یا تقابل را به شنونده منتقل می‌کند (کجا و با چه چیزی)، این تحلیل مشکلات دیگری را نیز موجب می‌شود و نمی‌تواند همه داده‌های زبانی را به درستی تبیین کند. چنین مشکلی در جمله‌های (۱۶ - الف و ب) که هر کدام بیش از یک گروه قیدی درون خود دارند، بیشتر نمود می‌یابد. در این ساخت‌ها، موضوع بیرونی پیش از دیگر عناصر جمله آمده و با توجه به اینکه گروه‌های قیدی (به ترتیب) [ناگهان] [در دانشگاه]، و [ناگهان] [در دانشگاه] [با نگرانی] [مرز گروه فعلی کوچک را مشخص می‌کنند، نتیجه می‌گیریم که موضوع درونی [این خبر را] در گروه فعلی باقی مانده است. در این میان، گروه حرف اضافه‌ای [از دوستانش] - در نقش ادات - پس از مفعول و پیش از فعل اصلی ظاهر شده و این پدیده، اشتقاق نحوی (۱۳ - ب) را همچنان با مشکل مواجه می‌کند:

۱۶ - الف - سهراب [ناگهان] [در دانشگاه] این خبر را [از دوستانش] شنید.

ب - سهراب [ناگهان] [در دانشگاه] [با نگرانی] این خبر را [از دوستانش] شنید.

بدین ترتیب، به نظر می‌رسد تحلیلی که هر نوع تقدم موضوع درونی را بر گروه قیدی، نتیجه فرایندهایی چون تأکید و تقابل می‌داند، نمی‌تواند دستوری بودن ساخت‌های (۱۶) را توضیح دهد که در آنها مفعول در جایگاه ادغام خود مانده و یک گروه قیدی پس از آن ظاهر شده است.

ناکارآمدی نمودار (۱۳ - ب) در برابر ساخت‌هایی که در آنها دست کم یک گروه قیدی بین موضوع درونی گروه فعلی و هسته این گروه آشکار شده است، چه بسا این فرض را برانگیزد که در جمله‌ای همچون (۱۷ - الف)، هر دو موضوع درونی و بیرونی برای بازبینی مشخصه‌های تعبیرناپذیر مبتدا و تأکید گروه‌های بیشینه مبتدا و تأکید، به مشخص‌گرهای این گروه‌ها ارتقا یافته‌اند و یک گروه قیدی نیز به جایگاهی بالاتر از گروه زمان و میان دو سازه فاعل و مفعول جابه‌جا شده است. برپایه این فرض، ساخت (۱۷ - الف) و بازنمایی آن در (۱۷ - ب)، صورت مشتقی از جمله (۱۷ - پ) خواهد بود:

۱۷ - الف - سهراب [ناگهان] سارا را [TP] [در دانشگاه] دید.

ب - سهراب [ناگهان] سارا را [TP] [در دانشگاه] t_{ADV} [در دانشگاه] t_O دید.

۱. قید فروتر (Lower AdvP) «ناگهان»، به پیروی از چینکوئه (Cinque, 1999) و کریمی (Karimi, 2005) در زیرساخت متصل به گروه فعلی کوچک در نظر گرفته است.

پ - [TP ناگهان] [در دانشگاه] سهراب سارا را دید.

در جمله (۱۷ - ب)، t_0 و t_1 به ترتیب نشانگر رد فاعل و مفعول اند و t_{ADV} نیز بر جایگاه زیرساختی گروه قیدی [ناگهان] در گروه زمان دلالت می کند؛ بنابراین، برای تبیین وقوع گروه قیدی [در دانشگاه] پس از متمم گروه فعلی و پیش از فعل واژگانی، فرض می کنیم که این قید مرز گروه فعلی کوچک را مشخص می کند و موضوع درونی و بیرونی - یکی برای تأکید و دیگری برای مبتداسازی - به جایگاهی بالاتر از گره فرافکن جمله جابه جا شده اند؛ یک گروه قیدی نیز به جایگاهی میان این دو سازه حرکت کرده است (مثلاً به مشخص گر ثانویه یکی از دو گروه یادشده؛ زیرا برای تعداد مشخص گرهای یک گروه محدودیتی نمی توان قائل شد).

هرچند این پیشنهاد، تظاهر گروه قیدی را پس از موضوع درونی توجیه می کند، مشکلات بسیاری را هم در پی می آورد: نخست آنکه اگر فرض کنیم دو سازه فاعل و مفعول به منظور بازبینی مشخصه های مبتدا و تأکید به گره های بالاتری ارتقا یافته اند، انگیزه حرکت مستقل گروه قیدی یادشده روشن نیست و بعید می نماید که در یک ساخت نحوی، بیش از دو سازه مختلف برای مبتداسازی و نیز بیان تأکید و تقابل به آغاز جمله منتقل شوند. به نظر می رسد اعمال سه قاعده نحوی (ارتقای یک گروه قیدی همراه موضوع های درونی و بیرونی) تنها به منظور توجیه وقوع یک گروه قیدی دیگر، یعنی [در دانشگاه]، پس از متمم درون گروه فعلی، چندان منطبق بر اصل اقتصاد (Chomsky, 1995) نباشد.

افزون بر این، هدف از اعمال قواعد جابه جایی بر ساختی مانند (۱۷ - پ) آن است که به پیروی از بافت کلامی و اطلاعات مورد نظر گوینده، برخی عناصر جمله، نشان تقابل یا تأکید بیابند و در نتیجه، ساختی نشان دار به دست آید؛ با وجود این، از مقایسه داده های (۱۷ - الف و پ) برمی آید که جمله ای که اصلی فرض شده است (۱۷ - پ)، بیش از ساخت حاصل از اشتقاق (۱۷ - الف) نشان دار است. سرانجام آنکه قائل شدن به حرکت سه سازه برای حفظ نمودار (۱۳ - ب)، به برخی مشکلات نظری نیز می انجامد. در زیربخش بعدی، به این مسئله خواهیم پرداخت.

۳.۳. بازیابی چندگانه

در زیربخش گذشته گفتیم که نمودار (۱۳ - ب) از تبیین ظاهر شدن یک گروه قیدی بین هسته گروه فعلی و موضوع درونی آن ناتوان می‌ماند. برای حل این معضل، فرض کردیم که در ساختی مانند (۱۷ - الف)، سازه‌های فاعل، مفعول، و یک گروه قیدی از درون گروه فعلی کوچک به مشخص‌گرهای گره‌های نقش‌نمای بالاتر از گروه زمان ارتقا یافته‌اند و گروه قیدی دیگر (در دانشگاه) درجا^۱ مانده است. صرف‌نظر از مشکلات یادشده که این تحلیل با آنها روبه‌رو می‌شود، اکنون بازنمایی (۱۷ - ب) را با توجه به شرط پیوند کمینه و مفهوم بازیابی چندگانه^۲ که در ادامه معرفی شده است، بررسی می‌کنیم و چنان‌که خواهیم دید، این اشتقاق نمی‌تواند حاصل از حرکت سه عنصر مورد نظر (فاعل، مفعول و قید) باشد. خوش‌ساختی (و بی‌نشان بودن) جمله (۱۷ - ب)، ناشی از حرکت فعل واژگانی به هسته گروه زمان است. انگیزه این حرکت را در بخش بعدی بیان خواهیم کرد.

در چارچوب برنامه کمینه‌گرا، مشخصه‌های تعبیرناپذیر باید پیش از رسیدن به صورت منطقی، بازیابی و حذف شوند؛ بنابراین، نمی‌توانند در بیش از یک رابطه بازیابی شرکت کنند (Baltin and Collins, 2001)؛ درمقابل، مشخصه‌های تعبیرپذیر که از اشتقاق حذف نمی‌شوند، می‌توانند پس از بازیابی جفت تعبیرناپذیر خود، در صورت لزوم دوباره فعال شوند و در رابطه تطابق دیگری حضور یابند. این امکان در قالب مفهوم بازیابی چندگانه، به این صورت تعریف می‌شود که مشخصه‌های تعبیرپذیر از رابطه بازیابی تأثیر نمی‌پذیرند و می‌توانند آزادانه در چند فرایند بازیابی شرکت کنند (Hornstein and others, 2005: 280).

اکنون با توجه به این مفهوم که ردفورد (Radford, 2009: 296) از آن با عنوان تطابق چندگانه یاد می‌کند، به ساخت (۱۷ - ب) بازمی‌گردیم و به این مسئله می‌پردازیم که آیا جمله یادشده می‌تواند حاصل از حرکت سه سازه مورد نظر باشد. با این فرض که در ساخت (۱۷ - ب)، سازه‌های فاعل، مفعول، و قید جابه‌جا شده‌اند، با اقتباس از تحلیل هگمن و گوئرون (Haegeman

1. In Situ

2. Multiple Checking

(and Guéron, 1999)، سه گروه نقش‌نما بر فراز گروه زمان را در نظر می‌گیریم که دارای مشخصه‌های تعبیرناپذیرند و جایگاه جذب‌کننده سازه‌های یادشده به‌شمار می‌روند. طبق این تحلیل، میان گروه متمم‌ساز و زمان، گروه‌های نقش‌نمای تأکید و مبتدا قرار دارند که توالی آنها در زبان‌های مختلف، متفاوت است:

۱۸ - CP[- TopP] FocP] TopP] TP] vP] .

(Haegeman and Guéron, 1999: 527)

بر این اساس، با توجه به توالی‌های مختلف دو گروه نقش‌نمای تأکید و مبتدا و با فرض حضور همزمان هر سه گروه، یکی از سه حالت زیر را خواهیم داشت:

۱۹ - الف - هر دو [uTopic] بالاتر از [uFocus]؛

ب - یک [uTopic] بالاتر از [uFocus] و دیگری پایین‌تر از آن؛

پ - هر دو [uTopic] پایین‌تر از [uFocus].

نخست فرض می‌کنیم که فاعل و قید دارای مشخصه [Topic] و مفعول دارای مشخصه [Focus] است. براساس فرض (۱۹ - الف)، مفعول برای بازبینی مشخصه [uFocus] به هسته گروه تأکید ارتقا می‌یابد. از میان فاعل و قید نیز که در یک حوزه کمینه‌اند^۱، هریک می‌تواند برای بازبینی مشخصه [uTopic]، به گروه مبتدای پایین‌تر ارتقا یابد؛ اما هرکدام از این دو که برای بازبینی مشخصه [uTopic] پایین‌تر حرکت کند، عهده‌دار بازبینی مشخصه [uTopic] بالاتر نیز می‌شود؛ زیرا پس از ارتقا، هدف نزدیک‌تری برای مشخصه [uTopic] بالاتر به‌شمار می‌رود (طبق اصل کوتاه‌ترین جذب^۲ در Hornstein, 2009: 49؛ یا کوتاه‌ترین حرکت^۳ در (Everaert and Riemsdijk, 2006: 3/ 119, 3/299) و از آنجا که مشخصه تعبیرپذیر [Topic] از روی آن حذف نمی‌شود، با توجه به فرایند بازبینی چندگانه، همچنان فعال می‌ماند و

۱. یادآور می‌شویم که مسیر (path) عناصر درون یک حوزه کمینه تا گره هدف، یکسان است و از این رو، گذر چنین عناصری از فراز هم به نقض شرط پیوند کمینه نمی‌انجامد (Hornstein, 2009).

2. Shortest Attract

3. Shortest Movement

عنصر دیگر را از حرکت بازمی‌دارد؛ در نتیجه، مشخصه تعبیرپذیر عنصر اخیر فعال نمی‌شود؛ بدین ترتیب و براساس پیش‌فرض (۱۹ - الف)، اگر قید برای بازمینی مشخصه‌های [uTopic] ارتقا یابد، جمله (۲۰ - الف)، و اگر فاعل برای بازمینی مشخصه‌های [uTopic] جابه‌جا شود، جمله (۲۰ - ب) به‌دست می‌آید:

۲۰ - الف - ناگهان سارا را [در دانشگاه سهراب دید].

ب - سهراب سارا را [ناگهان در دانشگاه دید].

همین سازوکار را درباره‌ی فرض (۱۹ - ب) می‌آزماییم. همچون فرض پیشین، عنصر مفعول برای بازمینی [uFocus] ارتقا می‌یابد. از میان فاعل و قید نیز که در یک حوزه کمینه قرار دارند، اگر قید برای بازمینی مشخصه‌های [uTopic] ارتقا یابد، جمله (۲۱ - الف) به‌وجود می‌آید و اگر فاعل به این منظور جابه‌جا شود، جمله (۲۱ - ب) تولید می‌شود. همان‌گونه که جمله‌های زیر نیز نشان می‌دهند، ساخت‌هایی که برپایه‌ی دو فرض (۱۹ - الف و ب) به‌دست می‌آیند، به‌گونه‌ی معناداری ترتیب خطی یکسان دارند:

۲۱ - الف - ناگهان سارا را [در دانشگاه سهراب دید]. (مانند جمله ۲۰ - الف)

ب - سهراب سارا را [ناگهان در دانشگاه دید]. (مانند جمله ۲۰ - ب)

سرانجام، فرایند بازمینی مشخصه‌ها بر مبنای فرض (۱۹ - پ) و براساس سازوکار پیش‌گفته، جمله‌های زیر را تولید می‌کند (برای جلوگیری از طولانی شدن بحث، از ذکر جزئیات خودداری کرده‌ایم):

۲۲ - الف - سارا را ناگهان [در دانشگاه سهراب دید].

ب - سارا را سهراب [ناگهان در دانشگاه دید].

اکنون فرض می‌کنیم که مفعول و قید دارای مشخصه [Topic] و فاعل دارای مشخصه [Focus] است. براساس فرض‌های (۱۹ - الف تا پ) و به‌ترتیبی که گفتیم، یکی از جمله‌های (۲۳ - الف تا ج) تولید می‌شود (از ذکر جزئیات تحلیل، صرف‌نظر کرده‌ایم):

۲۳ - الف - ناگهان سهراب [در دانشگاه سارا را دید].

ب - سارا را سهراب [ناگهان در دانشگاه دید].

پ - ناگهان سهراب [در دانشگاه سارا را دید]. (مانند جمله ۲۳ - الف)

ت - سارا را سهراب [ناگهان در دانشگاه دید]. (مانند جمله ۲۳ - ب)

ث - سهراب ناگهان [در دانشگاه سارا را دید].

ج - سهراب سارا را [ناگهان در دانشگاه دید].

در آخرین حالت، فاعل و مفعول را با مشخصه [Topic] و قید را با مشخصه [Focus] فرض می‌کنیم (هرچند بعید می‌نماید که در یک ساخت نحوی، هردو عنصر فاعل و مفعول، به‌منظور مبتداسازی ارتقا یابند). با صرف‌نظر از جزئیات این فرایندها، در اینجا ساخت‌های مختلفی را که بر مبنای فرض‌های (۱۹) تولید می‌شوند، نشان می‌دهیم:

۲۴ - الف - سهراب ناگهان [در دانشگاه سارا را دید].

ب - سارا را ناگهان [در دانشگاه سهراب دید].

پ - سهراب ناگهان [در دانشگاه سارا را دید]. (مانند جمله ۲۴ - الف)

ت - سارا را ناگهان [در دانشگاه سهراب دید]. (مانند جمله ۲۴ - ب)

ث - ناگهان سهراب [در دانشگاه سارا را دید].

ج - ناگهان سارا را [در دانشگاه سهراب دید].

همان‌گونه که از جمله‌های (۲۰) تا (۲۴) برمی‌آید، تعامل هیچ‌یک از حالت‌های یادشده با فرض‌های سه‌گانه (۱۹)، به تولید ساخت دلخواه (۱۷ - ب) که در (۲۵ - ب) تکرار شده است، نمی‌انجامد. در واقع، برآیند شرط پیوند کمینه و مفهوم بازبینی چندگانه، مانع آن می‌شود که جمله موردنظر از طریق جابه‌جایی سه عنصر فاعل، مفعول و قید به‌دست آید و از این رو، اشتقاق جمله (۲۵ - الف)، به گونه‌ای که بازنمایی (۲۵ - ب) نشان می‌دهد، نادرست است:

۲۵ - الف - سهراب [ناگهان] سارا را [TP] [در دانشگاه] دید.

ب - سهراب [ناگهان] سارا را [TP] [t_{ADV}] [در دانشگاه] [t_o ts] دید.

همچنین، تحلیلی که در این زمینه صورت گرفته است، توضیحی برای این مسئله فراهم می‌آورد که چرا در چنین ساخت‌هایی، با داشتن دو مشخصه تعبیرناپذیر متفاوت، نمی‌توان بیش از دو عنصر را جابه‌جا کرد. به هر حال، با توجه به اینکه جمله (۲۵ - الف) خوش ساخت و بی‌نشان است،

می‌توانیم نتیجه بگیریم که وقوع گروه قیدی [در دانشگاه] بین مفعول و فعل، حاصل از حرکت مفعول به مشخص‌گر یک گروه نقش‌نما نیست و این عنصر در گروه فعلی باقی مانده است؛ بدین ترتیب، برای تبیین این پدیده و نتیجه آن بر نمودار (۱۳ - ب)، در بخش بعدی تلاش می‌کنیم وقوع گروه‌های قیدی مجاور فعل را از دیدگاهی دیگر و برپایه حرکت فعل اصلی به هسته گروه زمان بررسی کنیم.

۴. حرکت فعل به هسته زمان

در بخش گذشته نشان دادیم که در ساخت‌هایی مانند (۲۵)، متمم گروه فعلی و قید پایین‌تر، در محل تولید خود قرار دارند و وقوع قید پسامتممی میان فعل و مفعول، ناشی از حرکت مفعول به مشخص‌گر یک گروه نقش‌نما نیست. این تحلیل، با رویکرد چینکوئه (Cinque, 1991) سازگار است که براساس آن، مجموعه قیده‌های رخدادی^۱ معمولاً پس از موضوع درونی فعل آشکار می‌شوند و حضور آنها در گرهی بالاتر از گروه فعلی کوچک، تنها در پی فرایند جابه‌جایی به جایگاهی مبتدائگونه میسر است؛ بنابراین، به نظر می‌رسد که اشتقاق (۱۳ - ب) و سازوکار پیشنهادی برای ظاهر شدن عنصر زمان بر روی فعل واژگانی باید به گونه‌ای اصلاح شود که بتواند دیگر داده‌های زبانی و از جمله ساخت‌هایی همچون (۲۵) را تبیین کند.

۱.۴. مشخصه تصریف قوی

در چارچوب برنامه کمیته‌گرا برای بازبینی مشخصه‌های تعبیرناپذیر، مفهومی به نظریه بازبینی افزوده شده است که حرکت سازه‌ها را به دنبال می‌آورد. در این رویکرد، مشخصه‌ها گذشته از ویژگی تعبیرپذیری، دارای ویژگی دیگری به نام قدرت هستند که با ساخت‌واژه در پیوند است:

۲۶ مشخصه قوی

در فرایند بازبینی مشخصه‌ها، مشخصه قوی باید با مشخصه بازبینی‌کننده/ شونده رابطه موضعی داشته باشد.

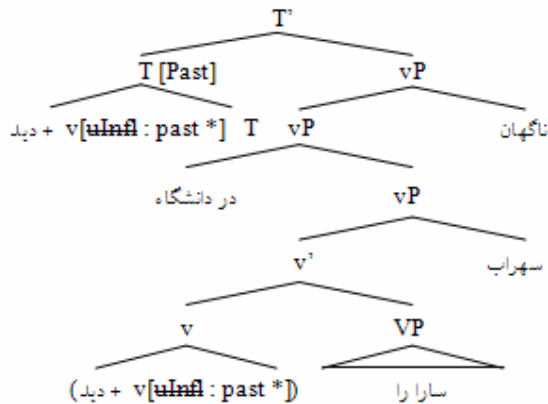
1. Circumstantial Adverbial

(Adger, 2004: 179: 118). ویژگی قدرت مشخصه‌ها که از زبانی به زبان دیگر متفاوت است، گونه‌گونی زبانی را پدید می‌آورد؛ مثلاً در زبان فرانسه، ارزش مشخصه تصریف بر روی افعال واژگانی و کمکی، قوی است و از این رو، هردو سازه یادشده در این زبان پیش از عنصر نفی می‌آید؛ اما در زبان انگلیسی، هرگاه مشخصه تصریف فعل کمکی با گره زمان بازینی می‌شود، ارزش قوی دارد و هنگامی که همین مشخصه بر روی فعل اصلی بازینی می‌شود، ارزش آن ضعیف است؛ بنابراین، تنها فعل کمکی پیش از عنصر نفی می‌آید (Chomsky, 1995)؛ به همین ترتیب، وقوع فعل اصلی پیش از قیده‌های رخدادی در زبان فرانسه، بر حرکت آشکار فعل در این زبان دلالت می‌کند (برای شواهد زبانی بنگرید به Roberts, 2001: 120)؛ بر این اساس، در فرایند بازینی مشخصه زمان، ارتقای فعل در زبان فرانسه آشکار و در انگلیسی پنهان است (Lasnik, 2001: 75) و از این رو، مشخصه تصریف هسته گروه فعلی کوچک که در این روند دخالت دارد، در زبان فرانسه قوی و در انگلیسی ضعیف است.

با توجه به تحلیلی که درباره جایگاه قیده‌های رخدادی در بخش گذشته انجام شد، به نظر می‌رسد در زبان فارسی نیز همچون زبان فرانسه، مشخصه تصریف هسته گروه فعلی کوچک، قوی است و بنابراین، فرایند ظاهر شدن عنصر زمان بر روی فعل اصلی، دو مرحله را دربرمی‌گیرد؛ نخست، مشخصه‌های تصریف دو گره T و ν تطابق می‌کنند و مشخصه تعبیرناپذیر گره دوم، ارزش زمانی می‌پذیرد؛ سپس، فعل واژگانی همراه مجموعه ν ارتقا می‌یابد و به هسته تهی گروه زمان می‌پیوندد تا دو مشخصه بازینی‌کننده و بازینی‌شونده در رابطه موضعی قرار گیرند؛ مانند ساختار (۲۷ - ب):

۲۷ - الف - ناگهان سهراب سارا را در دانشگاه دید.

ب -



در ساخت (۲۷ - ب)، هسته پایان بودن گروه زمان این امکان را فراهم می آورد تا پس از حرکت فعل به هسته این گروه، فضایی برای وقوع قید مکان میان موضوع درونی و فعل واژگانی پدید آید.^۱ این ساخت نشان می دهد که چرا داده هایی مانند (۲۸)، با وجود دستوری بودن، نشان دارند و در روند عادی گفتار تولید نمی شوند. در این نمونه ها، گروه های قیدی پس از کل جمله آمده اند و چنانچه مجموعه هسته گروه فعلی کوچک در فرایند بازبینی مشخصه تصریف خود، به هسته گروه زمان ارتقا نمی یافت، با در نظر داشتن این نکته که قیدهای فعلی می توانند آزادانه به سمت چپ یا راست گروه فعلی کوچک متصل شوند، جمله های زیر باید بدون خوانش نشان دار می بودند:

۲۸ - الف -؟ سهراب سارا را دید [دیروز] [در دانشگاه].

ب -؟ سهراب اتاقش را تمیز می کند [هر روز] [به تنهایی].

در ادامه، با توجه به فرایند حذف گروه فعلی و ساخت پرسش تأییدی، شواهد دیگری در تأیید قوی بودن مشخصه تصریف هسته گروه فعلی کوچک در فارسی آورده ایم.

۱. چنانچه در جمله (۲۷ - الف)، یک فعل مرکب جانشین فعل ساده «دیدن» شود، در نمودار (۲۷ - ب) یک گروه محمول (PredP) جایگزین گروه فعلی بزرگ می شود؛ بدین ترتیب، عنصر واژگانی فعل مرکب در هسته گروه محمول آشکار می شود و جزء فعلی آن (فعل سبک) در هسته گروه فعلی کوچک ادغام می شود (به پیروی از Karimi, 2005).

۲.۴. حذف گروه فعلی

در نظریه گروه فعلی لایه‌ای، فرایندهایی همچون حذف یا پیشین‌شدگی گروه فعلی^۱، بر گروه فعلی کوچک اعمال می‌شوند (Adger, 2004)؛ بنابراین، در زبانی مانند انگلیسی که مشخصه تعبیرناپذیر تصریف هسته گروه فعلی کوچک، ضعیف است و فعل به هسته گروه زمان ارتقا نمی‌یابد، حذف گروه فعلی به محو فعل اصلی می‌انجامد؛ در نتیجه، عنصر زمان بر روی فعل کمکی یا وجهی جمله پایه آشکار می‌شود و در صورت نبود چنین عناصری، حذف گروه فعلی کوچک، درج do کمکی را به دنبال می‌آورد. از سوی دیگر، در زبانی که مشخصه تصریف هسته گروه فعلی کوچک، قوی است و فعل واژگانی به هسته گروه زمان ارتقا می‌یابد، انتظار می‌رود که در صورت حذف گروه فعلی کوچک در ساختی مانند پاسخ کوتاه، فعل اصلی بتواند به تنهایی ظاهر شود. اجر (Adger, 2004: 237) داده‌هایی از زبان گیلی اسکاتلندی^۲ (با مشخصه قوی [uInfl*]) را به دست می‌دهد که این پیش‌بینی را تأیید می‌کنند.

اکنون این ویژگی را در زبان فارسی و برپایه این فرض که مشخصه مورد نظر در این زبان، مانند فرانسه و گیلی اسکاتلندی قوی است، بررسی می‌کنیم. با توجه به داده‌های (۲۹)، حذف گروه فعلی کوچک در این زبان، به حذف فعل اصلی و درج یک فعلی کمکی نمی‌انجامد (مانند درج do در انگلیسی) و بنابراین، فعل اصلی در فرایند بازبینی مشخصه زمان، از این گروه خارج می‌شود:

۲۹- الف - چه کسی سهراب را دید؟ من [vP] دیدم.

ب - سهراب دیروز سارا را ندید، ولی من [vP] دیدم.

پ - آنها به نوآوری در کار علاقه‌مندند و [vP] اهمیت می‌دهند.

این موضوع را با ساخت‌هایی به نام پرسش تأییدی یا سؤال کوتاه^۳ نیز می‌توان آزمود. چنان‌که می‌دانیم، در انگلیسی عبارت‌هایی که سؤال کوتاه خوانده می‌شوند، از یکی از صورت‌های صرفی فعل do یا فعل کمکی جمله پایه همراه ضمیر فاعلی شکل می‌گیرند و فعل واژگانی و موضوع

1. VP-Fronting
2. Scottish Gaelic
3. Tag Question

درونی آن حذف می‌شود. با توجه به اینکه در این زبان، فعل اصلی در گروه فعلی کوچک قرار دارد، حضور فعل اصلی در پرسش تأییدی به ساختی نادستوری می‌انجامد؛ در مقابل، در زبان فارسی که فعل واژگانی، بیرون از گروه یادشده مشخصه تصریف خود را بازبینی می‌کند، این فعل پس از حذف گروه فعلی و متمم درون آن، به تنهایی در ساخت پرسش تأییدی ظاهر می‌شود. نمونه‌های (۳۰- الف و ب) این نکته را تأیید می‌کنند:

۳۰- الف - ناشران همه کتاب‌هایشان را در نمایشگاه فروختند، نفروختند؟

ب - ناشران همه کتاب‌هایشان را در نمایشگاه نفروختند، فروختند؟

قوی بودن مشخصه تصریف هسته گروه فعلی کوچک را به کمک محمول‌های مرکب^۱ نیز می‌توان آزمود (درباره اشتقاق نحوی این ساخت‌ها بنگرید به: پی‌نوشت ۳۳). چنانچه مشخصه یادشده در این زبان، قوی باشد، انتظار می‌رود جزء فعلی یک محمول مرکب که تصریف زمان بر روی آن ظاهر می‌شود، به تنهایی برای بازبینی مشخصه [uInfl*] به هسته گروه زمان ارتقا یابد و بخش غیرفعلی خود را در گروه فعلی کوچک (در واقع، درون PredP) به جای گذارد. امکان حضور مستقل بخش فعلی محمول مرکب در سؤالی کوتاه (بدون حضور جزء غیرفعلی)، این پیش‌بینی را تأیید می‌کند:

۳۱- الف - هیچ کس این فرضیه را تأیید نمی‌کند، می‌کند؟

ب - دولت قیمت‌ها را پایین آورد، نیاورد؟

براساس این داده‌ها، به نظر می‌رسد فعل اصلی در روند ارزش‌گذاری و بازبینی مشخصه تعبیرناپذیر تصریف خود، به هسته تهی گروه زمان یا هسته گروه نمود کامل ارتقا می‌یابد؛ یعنی از هسته‌های یادشده، به ترتیب، ارزش زمانی یا ارزش نمود کامل می‌پذیرد و در نقطه بیان با صورت صرفی گذشته/ حال یا صفت مفعولی ظاهر می‌شود. در مجموع، با توجه به آنچه در دو بخش اخیر آمده است، می‌توان تعمیم (۳۲) را به دست داد:

1. Complex Predicate

۳۲ - تعمیم

در زبان فارسی، عنصر فعلی درون گروه فعلی کوچک در مرحله‌ای از اشتقاق از درون این گروه خارج می‌شود و به هسته گروه نقش‌نمای بالاتر از خود که دارای مشخصه تصریف متناظر است، می‌پیوندد.

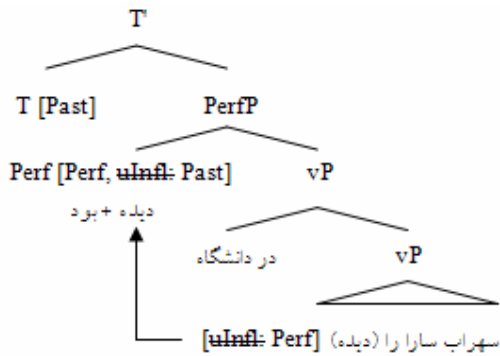
در زیربخش بعدی، این موضوع را درباره حضور فعل‌های کمکی نشانگر نمود کامل بررسی می‌کنیم. همان‌گونه که خواهیم دید، ساخت‌های دارای فعل کمکی «بودن» نیز تعمیم (۳۲) را تأیید می‌کنند.

۴,۳. زمان و نمود کامل

چنان‌که در بخش‌های پیشین گفتیم، در چارچوب برنامه کمینه‌گرا، فعل‌های کمکی نشانگر نمود کامل، در هسته گروهی به همین نام قرار می‌گیرند (Adger, 2004). در زبان فارسی، صورت‌های صرفی فعل «بودن» در زمان/نمودهای حال و گذشته کامل، هسته چنین گروهی را که دارای مشخصه تعبیرپذیر [Perf] و تعبیرناپذیر [uInfl] است، تشکیل می‌دهد؛ بدین ترتیب، گروه نقش‌نمایی که در تعمیم (۳۲) از آن سخن گفتیم، می‌تواند گذشته از گروه زمان، گروه نمود کامل نیز باشد. برپایه فرضیه‌ای که تاکنون شرح و بسط یافته است، انتظار می‌رود فعل واژگانی در صورت حضور فعل کمکی در جمله - این بار به انگیزه ارزش‌گذاری و بازیابی از سوی مشخصه نمود - از گروه فعلی کوچک خارج شود؛ زیرا هسته گروه نمود کامل، در مقایسه با هسته گروه زمان، هدف نزدیک‌تری برای عناصر فعلی درون گروه فعلی کوچک به‌شمار می‌رود. در این چارچوب، اشتقاق جمله‌ای مانند (۳۳ - الف) به صورت نمودار (۳۳ - ب) خواهد بود:

۳۳ - الف - سهراب سارا را در دانشگاه دیده بود.

ب -



در نمودار بالا، مشخصه تعبیرپذیر [Perf] بر روی هسته گروه نمود کامل، مشخصه تصریف هسته گروه فعلی کوچک را ارزش گذاری و بازبینی می کند و با توجه به قوی بودن این مشخصه، مجموعه هسته گروه فعلی کوچک همراه فعل واژگانی، که پیشتر به آن پیوسته است، به هسته گروه نمود کامل ارتقا می یابد؛ بدین ترتیب، امکان ظاهر شدن گروه حرف اضافه ای مانند [در دانشگاه]، میان موضوع درونی گروه فعلی و عناصر فعلی اصلی و کمکی (که اولی به دومی پیوسته است) فراهم می آید؛ افزون بر این، مشخصه [uInfl] هسته گروه نمود کامل نیز با توجه به شرط پیوند کمینه ازسوی هسته گروه زمان، ارزش گذاری و بازبینی می شود.

به نظر می رسد شواهد مختلف زبانی، از نمودار (۳۳ - ب) و تحلیل مبتنی بر آن دفاع می کنند؛ مثلاً در فرایند حذف گروه فعلی کوچک، حضور فعل کمکی سبب نمی شود که حذف گروه فعلی با حذف فعل اصلی همراه شود. این موضوع نشانگر آن است که در چنین ساخت هایی نیز فعل واژگانی در مرحله ای از اشتقاق به جایگاهی بالاتر از گروه فعلی کوچک ارتقا می یابد و در روند حذف گروه فعلی، درون آن قرار ندارد:

۳۴- الف - چه کسی سهراب را دیده بود؟ من [vP] دیده بودم / *بودم.

ب - سهراب سارا را در دانشگاه ندیده بود، ولی من [vP] دیده بودم / *دیده.

در پرسش‌های تأییدی نیز همین پدیده مشاهده می‌شود؛ چنان‌که اگر جمله پایه دارای فعل کمکی باشد، هر دو فعل اصلی و کمکی باید در پرسش تأییدی وجود داشته باشند:

۳۵- الف - سهراب سارا را ندیده بود، دیده بود؟ / * دیده؟ / * بود؟

ب - کسی این موضوع را قبول نکرده بود، کرده بود؟ / * کرده؟ / * بود؟

پ - همه مبارزان به سرعت در رفته بودند، نرفته بودند؟ / * نرفته؟ / * نبودند؟

سرانجام آنکه، نبود امکان ظاهر شدن یک گروه قیدی میان فعل واژگانی و فعل کمکی در زبان فارسی، شاهد دیگری برای دفاع از نمودار (۳۳ - ب) به دست می‌دهد. چنان‌که می‌دانیم، در زبان انگلیسی با توجه به باقی ماندن فعل اصلی در گروه فعلی کوچک، قیدهای متصل به این گروه می‌توانند میان دو فعل اصلی و کمکی آشکار شوند؛ در حالی که این امکان در فارسی (و زبان فرانسه با ویژگی مشابه) فراهم نیست:

۳۶- الف - * سهراب دیروز سارا را دیده [در دانشگاه] بود.

ب - * ناشران کتاب سال را برگزیده [با مشورت اساتید] بودند.

بنابراین، فعل‌های اصلی و کمکی فارسی که در مرحله‌ای از اشتقاق، با هم یک سازه را تشکیل می‌دهند، از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند (مانند زبان آلمانی معیار که هسته‌های فعلی به هسته فعلی بالاتر از خود می‌پیوندند و سرانجام، با آنها یک سازه تشکیل می‌دهند؛ Cinque, 1999: 58). از این دیدگاه می‌توان نادستوری بودن ساخت‌های (۸ - ب و پ) و (۹ - الف و ب) را در زیربخش ۱-۳ توضیح داد.

۵. نتیجه‌گیری و پیشنهاد

در مقاله حاضر نخست از فرضیه ترتیب جهانی کین و توالی کلمه‌ها در فارسی سخن گفتیم و یادآور شدیم که برخلاف رویکرد این فرضیه و نیز برخی تحلیل‌های دستوری، ترتیب بی‌نشان SOV، ساخت زیربنایی این زبان را تشکیل می‌دهد؛ سپس با بحث درباره جایگاه هسته گروه زمان فارسی، از فرضیه‌ای دفاع کردیم که زمان را در این زبان از مقوله‌های گروهی هسته‌پایان می‌شمارد؛ در بخش پایانی پژوهش نیز با تکیه بر جایگاه قیدهای رخدادی و برخی آزمون‌های

سازه‌ای، نشان دادیم که در زبان فعل پایانی فارسی، هسته گروه فعلی در مرحله‌ای از اشتقاق نحوی، از درون گروه فعلی کوچک خارج می‌شود و به هسته گروه زمان (یا هسته گروه نمود کامل) می‌پیوندد. این تحلیل درمقابل رویکردی قرار دارد که وقوع یک (یا چند) گروه قیدی میان فعل و متمم‌هایش را حاصل از ارتقای موضوع‌های درونی گروه فعلی به جایگاهی بالاتر از هسته گروه زمان می‌داند.

در پایان، باید بگوییم از آنجا که در مقاله حاضر، گروه زمان و نمود فارسی را هسته‌پایان در نظر گرفته‌ایم، برای تبیین جمله‌های دارای بند پیرو، مانند نمونه‌های (۳۷)، می‌توان فرض کرد بند متممی مشخصه قوی و تعبیرناپذیری به نام [uC*] دارد که هسته گروه زمان، میزبان جفت تعبیرپذیر آن است. این مشخصه در صورت حضور بند متممی در اشتقاق نحوی، فعال می‌شود و بدین ترتیب، فرایند بازبینی و حذف مشخصه قوی [uC*]، به ارتقا و اتصال بند پیرو به گروه زمان می‌انجامد؛ به سخن دیگر، بند متممی با اتصال به گروه زمان، در حوزه بازبینی هسته این گروه قرار می‌گیرد:

۳۷- الف - سهراب (CP) گفت (CP) (که) [TP سارا این کار را می‌گیرد].

ب - سهراب (CP) گفته بود (CP) (که) [TP سارا این کار را می‌گیرد].

در این میان، هسته گروه زمان بر گروه متمم‌ساز (CP) ارتقایافته تسلط ندارد؛ زیرا جزئی از آن وجود دارد که بر گره اخیر مسلط نیست و از این رو، ادات حاصل (در اینجا بند متممی متصل به گروه زمان) می‌تواند بر ردّ خود در درون گروه فعلی سازه‌فرمانی کند؛ افزون‌بر این، با توجه به امکان خروج عنصری از درون بند متممی به منظور یافتن خوانش تأکیدی یا تقابلی، می‌توان استنباط کرد که چنین حرکتی پیش از جابه‌جایی و اتصال گروه متمم‌ساز به گروه زمان رخ می‌دهد؛ زیرا چنان‌که می‌دانیم، ادات‌ها از خروج عناصر درون‌نشان جلوگیری می‌کنند. گفتنی است که هگمن (Haegeman, 1996:56) در تبیین ساخت‌های مشابه زبان هلندی (که در آن مفعول مستقیم پیش از فعل اصلی و بند متممی پس از آن ظاهر می‌شود) فرض کرده است که بند متممی از جایگاهی پیش از فعل اصلی به سمت بالا حرکت می‌کند و به گروه تطابق (در تحلیل حاضر، گروه زمان) که بر فراز گروه هسته‌پایانی زمان قرار دارد، متصل می‌شود.

در مجموع، به نظر می‌رسد تحلیلی که گروه زمان فارسی را هسته‌آغاز می‌شمارد (مانند Karimi, 2005) و به پیروی از آن، دیگر گروه‌های نقش‌نمای جمله را نیز هسته‌آغاز در نظر می‌گیرد (از جمله گروه نمود کامل) تا از این رهگذر بتواند وقوع بند متممی پس از فعل اصلی را توجیه کند، در ساخت‌های دارای فعل وجهی آینده‌ساز (مانند ۳۸ - الف) یا در زمان/ نمودهای کامل (مانند ۳۸ - ب) با مشکلات افزون‌تری روبه‌رو می‌شود؛ چنان‌که بر مبنای آن، به جای تولید جمله‌های خوش‌ساختی همچون (۳۸ - الف و ب)، ساخت‌های نادرستی (۳۹ - الف و ب) به دست می‌آیند:

۳۸ - الف - سهراب این کتاب‌ها را خواهد خرید.

ب - سهراب این کتاب‌ها را خریده بود.

۳۹ - الف - * سهراب خواهد این کتاب‌ها را خرید.

ب - * سهراب بود این کتاب‌ها را خریده.

به هر حال و با وجود پیشنهاد مقاله حاضر مبنی بر ارتقای بند متممی به انگیزه‌بازینی مشخصه قوی و تعبیرناپذیر [uC*]، به نظر می‌رسد موضوع بحث برانگیز بند درونه‌ زبان فارسی و جایگاه آن، همچنان نیازمند بررسی است.

منابع

- مشکوه‌الدینی، مهدی. (۱۳۷۶). «جایگاه هسته در گروه‌ها و جمله‌های پیرو فارسی». ارائه‌شده در چهارمین کنفرانس زبان‌شناسی. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- معین‌زاده، احمد. (۱۳۸۴). «زبان فارسی به‌مثابه زبانی هسته‌آغازین». *زبان و زبان‌شناسی*. س ۱. ش ۲. صص ۱۲۹-۱۳۵.

Adger, D. (2004). *Core Syntax: A Minimalist Approach*. Oxford: Oxford University Press.

Baltin, M and C. Collins (Eds) (2001). *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory*. Oxford: Blackwell Publishers.

- Chomsky, N. (1993). "A minimalist program for linguistic theory". in K. Hale and S. J. Keyser (Eds). *The View from Building 20: Essays in Linguistics in Honor of Sylvain Bromberger*. Cambridge. Mass: MIT Press 1-52. [Reprinted in Chomsky (1995)]
- (1995). *The Minimalist Program*. Cambridge. Mass: MIT Press.
- (2000). "Minimalist Inquiries: The Framework" in R. Martin, D. Michaels and J. Uriagereka (eds.). *Step by step*. Cambridge. Mass.: MIT Press. 91-155.
- Chomsky, N. and H. Lasnik (1993). "The Theory of Principles and Parameters" in J. Jacobs, A. and others (Eds). *Syntax: an International Handbook of Contemporary Research*. Berlin: Walter de Gruyter. 506-569. [Reprinted in Chomsky (1995)]
- Cinque, G. (1999). *Adverbs and Functional Heads*. Oxford: Oxford University Press.
- Darzi, A. (1996). "Word Order, NP Movement and Opacity Conditions in Persian". Ph.D. Dissertation. University of Illinois at Urbana-Champaign.
- Everaert, M and H.V. Riemsdijk (2006). *The Blackwell Companion to Syntax*. Oxford: Blackwell Publishers.
- Haegeman, L. (1996). *The Syntax of Negation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Haegeman, L., and Jacqueline Guéron (1999). *English Grammar*. Oxford: Blackwell Publishers.
- Hornstein, N. (2009). *A Theory of Syntax*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hornstein, N., J. Nunes, and K. K. Grohmann (2005). *Understanding Minimalism*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Karimi, S. (2000). *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*. University of Arizona.

- (2005). *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*. The Hague: Mouton.
- Kayne, R. (1994). *The Antisymmetry of Syntax*. Cambridge, Mass: MIT Press.
- Koopman, H. (1984). *The Syntax of Verbs: From Verb Movement in the Kru Languages to Universal Grammar*. Dordrecht: Foris.
- Lasnik, H. (2001). "Derivation and Representation". in M. Baltin and Ch. Collins (Eds). *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory*. Oxford: Blackwell Publishers. 62-88.
- MacDonald, J. E. (2008). *The Syntactic Nature of Inner Aspect: A minimalist perspective*. Amsterdam: Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Radford, A. (1996). *Transformational Grammar*. Cambridge: Cambridge University Press.
- (1998). *Syntactic Theory and The Structure of English: a Minimalist Approach*. Cambridge: Cambridge University Press.
- (2006). *Minimalist Syntax: Exploring the Structure of English*. Cambridge: Cambridge University Press.
- (2009). *Analysing English Sentences*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Roberts, I. (2001). "Head movement". in M. Baltin and Ch. Collins (Eds). *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory*. Oxford: Blackwell Publishers. 113-147.
- Taleghani, A. H. (2008). *Modality, Aspect and Negation in Persian*. Amsterdam. Philadelphia: John Benjamins Publishing Company
- Watanabe, A. (2001). "Wh-in-situ Languages". in M. Baltin and Ch. Collins (Eds). *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory*. Oxford: Blackwell Publishers. 203-225.